ایستاده در خرمشهر

بررسی سه اثر در حوزه ادبیات دفاع مقدس از قاسمعلی فراست

نمایی از مقاومت‌های مردمی قبل از سقوط خرمشهر/ منبع: گزارش تصویری پژوهشکده تاریخ معاصر

ادبیات مقاومت

غزل رضایی‌ثانی
گروه کتاب

روایتی متفاوت از جنگ و دفاع مقدس می‌تواند در میان سایر آثار ادبی این حوزه، مثل یک نخل بلندقامت در دل صحرا، قد علم کند و خودی نشان دهد. رمان «نخل‌های بی‌سر» از این جهت در میان آثار ادبیات پایداری برجسته می‌شود که به گفته فریدون عموزاده خلیلی، بازتابی از شخصیت خود نویسنده کتاب، قاسمعلی فراست، است. فراست این کتاب را در ۲۳ سالگی، با مشاهده نخل‌های سوخته خوزستان، ورق به ورق در دل و ذهن خود پرورش داد و بارها و بارها آن را بازنویسی کرد. برادر فراست در جنگ ۸ ساله به شهادت رسید و ردپای این فقدان عمیق، در سطرهای داستان او پیدا است.

قاسمعلی فراست نویسنده‌ای است که نامش با آثار حوزه انقلاب و دفاع مقدس گره خورده است. او که به گفته خودش کارش را با شعر آغاز کرده، بعدها تصمیم گرفت پا به دنیای داستان و نویسندگی بگذارد و راهی تازه را در نثر امتحان کند. او آثار متعددی با موضوعاتی چون دین، دفاع مقدس و مسائل اجتماعی در کارنامه خود دارد؛ گنجینه‌ای از نوشته‌های متنوع که هر یک گوشه‌ای از دغدغه‌های این نویسنده پرکار را نشان می‌دهد.

کتاب «نخل‌های بی‌سر» که چاپ تازه آن از سوی انتشارات نیلوفر منتشر شده، با دلشوره‌های مادری برای فرزندانش آغاز می‌شود. مادری که با گذشت ساعات طولانی از شب، هنوز منتظر بازگشت پسرانش ناصر و حسین و دخترش شهناز است و چشمان نگرانش به در دوخته شده. خانه در سکوتی سنگین فرو رفته و دل مادر به گمان‌های گوناگون مشغول است. زمانی که سرانجام ناصر به خانه برمی‌گردد، مادر او را با شتاب و سراسیمه در آغوش می‌کشد، اما ناصر حامل خبری است که اصل داستان بر مدار آن می‌گذرد؛ او مادر را از شروع حمله عراق به ایران باخبر می‌کند و این خبر، آرامش خانواده را برهم می‌زند.

این کتاب درباره زندگی یک خانواده شش نفره شامل؛ پدر و مادر و فرزندان‌شان ناصر، حسین، شهناز و هاجر است. ناصر به عنوان پسر ارشد خانواده تلاش دارد برای اینکه خانواده‌اش از گزند موشک‌های دشمن در امان بمانند، آنها را به نقطه‌ای که از مرز فاصله دارد بفرستد، اما با مقاومت سرسختانه اعضای خانواده روبه‌رو می شود.

داستان از ابتدای روزهای نخست جنگ شروع می‌شود؛ خبری ناگوار که فرزندان خانواده با شروع جنگ به خانه می برند، توصیف کشته‌ها و زخمی‌ها و شکافته شدن قلب‌ها و حنجره‌ها، از کشته شدن بیش از ده‌ها نفر در همان روز نخست حمله عراق به ایران حکایت دارد؛ تصویری تلخ از آغاز فاجعه‌ای که قرار بود سال‌ها خاک این دیار را در خود بسوزاند.

مادر که دل به زندگی ساده و خانه قدیمی‌اش بسته، راضی به دل کندن از خانه و فرزندانش نیست و با هر بخشی از وجودش در برابر این جدایی می‌ایستد. اما پدر و مادر به همراه دختران‌شان، در نهایت شهر را ترک می‌کنند و به جایی امن‌تر می‌روند. با این حال، ناصر و حسین در خانه می‌مانند؛ خانه‌ای که هم نماد یک خانواده شش نفره است و هم نماد ایرانی که فرزندانش برای دفاع از مرز و بومش، جان گرانبهای خود را در طبق اخلاص می‌گذارند.

کتاب روایتی از یک مقاومت تمام‌عیار در خانواده‌ای است که بیرق آن در دستان مادر است؛ مادری که گرچه جسمش از شهر کوچ کرده، اما روحش همراه فرزندان باقی مانده. یک مادر جنوبی، همانند تمام مادران، جانش به جان فرزندانش بند است و در هیاهوی جنگ، ذره‌ای از یاد آنان غافل نمی‌شود. نویسنده کتاب در ادامه روایت می‌کند که هر کدام از این دو برادر به گروهی در شهر می‌پیوندند تا بتوانند سلاحی - از تفنگ گرفته تا کوکتل مولوتف - را فراهم کنند. اینجا نویسنده صحنه جدایی دو برادر را در بحبوحه جنگ به تصویر می‌کشد؛ جدایی‌ای که بیشتر از یک خداحافظی معمولی است و مشخص نیست دوبرادر دوباره چه زمانی فرصت دیدار هم را دارند. فراست در ادامه از تلاش‌های ناصر برای یافتن اسلحه می‌گوید؛ اسلحه‌ای که شاید تنها نقطه امید او برای دفاع از شهر در دل آن شب‌های تاریک است.

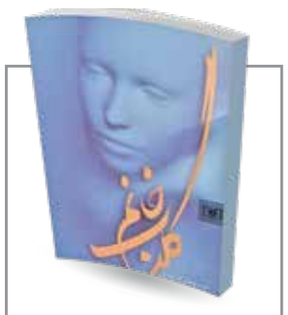

گلاب خانم
- نویسنده: قاسمعلی فراست
- انتشارات: قدیانی
- تعداد صفحات: ۲۶۴ صفحه
- قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

ناصر تصمیم قطعی خود را می‌گیرد و به گروه‌های مقاومت مردمی و نیروهای مدافع شهر می‌پیوندد. او در کنار گروه شهید رضا دشتی و همرزمانی چون صالح موسوی و حضور نام‌هایی چون محمد جهان‌آرا قرار می‌گیرد. کتاب «نخل‌های بی‌سر» از مقاومت جوانانی می‌گوید که با کوکتل مولوتف و اسلحه در برابر تانک‌های زره‌پوش می‌ایستند و نشان می‌دهد این جوانان غیور چگونه با دست خالی، خرمشهر اشغال شده را از دست دشمن پس می‌گیرند. حماسه‌ای که کمتر کسی باور می‌کرد سربازان بدون سلاح بتوانند رقم بزنند.

نویسنده سعی دارد شهری را به تصویر بکشد که در آن مردم از هر قشر و گروهی، به هر نحوی که می‌توانند پای کار می‌ایستند؛ از جوانی که کار با اسلحه را نمی‌داند و حتی سربازی نرفته، تا پیرزنی که در میانه خیابان، قابلمه بزرگی از سیب‌زمینی‌های پخته گذاشته و برای جوانانی که در شهر مانده‌اند، غذا آماده می‌کند. همه به سهم خود سربازند؛ گویی هر دستی که اسلحه به دست گرفته، سنگی بر دیوار دفاع از شهر گذاشته است. این تصویر، چهره مردمی را نشان می‌دهد که با دست خالی اما دلی آکنده از عشق، در برابر تجاوز می‌ایستند.

نویسنده روایت می‌کند دشمن تا نزدیکی شلمچه آمده و همه جا بوی باروت و خاکستر گرفته، اما ناصر بی‌خبر از خانواده‌اش به کار خود ادامه می‌دهد. او ناگهان در میان جمعیت، گروهی از زنان را می‌بیند که اسلحه به دست گرفته‌اند؛ این جمعیت توجه‌اش را جلب می‌کند و پیش می‌آید، تا اینکه ناگهان خواهرش شهناز را در میان آنان می‌بیند. شهناز نیز همچون برادرش برای دفاع از شهر در آنجا مانده بود و آخرین خبری که داشت از حسین، برادر کوچک‌شان بود. حسین به خط رفته بود و حالا این سه خواهر و برادر، هر کدام در هر سنگری که توانستند، گوشه‌ای از کار دفاع را در دست گرفته بودند؛ شهناز در یک سو، ناصر در سویی دیگر و حسین در خط مقدم جبهه بود.

در ادامه درگیری‌های شهر از آتش و خاکستر، حسین که برادرکوچک خانواده است، خبر شهادت شهناز را به ناصر می‌رساند، پذیرش این سوگ برای ناصر سخت و دشوار است اما به هر نحوی که بود خبر شهادت خواهرشان را به خانواده می‌رسانند. مدتی بعد اما همرزمان ناصر، خبر شهادت برادرش حسین را نیز به او می‌دهند؛ دو ضربه پیاپی که سنگینی‌شان بر پیکره این خانواده باقی می‌ماند. ناصر به عنوان برادر بزرگتر، هم از همه اعضای خانواده محکم‌تر است، هم مدیریت بحران را در زمان شهادت خواهر و برادرش بر عهده می‌گیرد؛ تسکین درد پدر و مادر در فقدان فرزندان، از او قهرمانی مثال‌زدنی ساخته است.

کتاب «نخل‌های بی‌سر» از قهرمان‌هایی می‌گوید که بدون مهمات، شهر سقوط کرده خود را از دشمن باز پس می‌گیرند و به جهانیان نشان می‌دهند اراده مردم، از هر سلاحی قوی‌تر است. گرچه آزادی شهر بر شهادت قهرمانان تنومند و جوانی مانند ناصر و خواهر و برادرش گره خورده است، اما مادر آنها همچون مادران شهدای این سرزمین که فرزندان خود را در راه میهن از دست داده‌اند، به سمبلی از پایداری و صبوری بدل می‌شود؛ مادری که با چشمانی اشک‌آلود، اما قامتی استوار، یادگار فرزندان شهیدش را در دل خود تا همیشه نگه می‌دارد.

> کتاب «نخل‌های بی‌سر» روایتی از یک مقاومت تمام‌عیار در خانواده‌ای است که بیرق آن در دستان مادر است؛ مادری که گرچه جسمش از شهر کوچ کرده، اما روحش همراه فرزندان باقی مانده

> کتاب «گلاب خانم» نگاهی صریح و واقع‌گرایانه به پیامدهای جنگ دارد. در این اثر، شخصیت «گلاب» به نمادی از تاب‌آوری و مهر وطن بدل می‌شود

عاشقانه‌ای در بستر جنگ

رمان «گلاب خانم» نوشته قاسمعلی فراست، نخستین بار در سال ۱۳۷۴ از سوی انتشارات قدیانی روانه بازار نشر شد. اثری که در کارنامه ادبی این نویسنده جایگاهی ویژه دارد و به باور بسیاری از منتقدان، به دلیل شخصیت‌پردازی‌های عمیق، فضاسازی ملموس و لحن سنجیده، تفاوت بسیاری با سایر آثار و کتاب‌های قاسمعلی فراست دارد.

این رمان به سراغ ابعاد دیده‌نشده‌ای از زندگی پس از جنگ می‌رود؛ جایی که شعله‌های نبرد خاموش شده، اما ترکش‌های آن بر سرنوشت آدم‌ها سایه انداخته است. داستان حول محور زندگی جوانی به نام «موسی» و نامزدش «گلاب» می‌چرخد؛ جوان عاشقی که در آستانه پیوند و مراسم نامزدی، عازم میدان نبرد می‌شود. نکته خواندنی و متفاوت رمان در همین نقطه رقم می‌خورد؛ موسی رزمنده‌ای تخصصی و آموزش دیده نیست، بلکه شور جوانی و عشق به تفنگ پای او را به جبهه می‌کشاند. با این حال، حقیقت تلخ و سهمگین جنگ، شخصیت او را زیرورو می‌کند و از او انسانی دیگر می‌سازد.

موسی در خط مقدم از ناحیه چهره دچار جراحت شدیدی می‌شود و با از دست دادن زیبایی صورت، از حضور در مراسم عقد با دخترداییِ خود بازمی‌ماند. خانواده از غیبت طولانی او نگران می‌شوند و در بیمارستان‌ها به جست‌وجوی او می‌روند، اما موسی که پذیرش وضعیت جدید برایش ناممکن است، مدتی طولانی از روبه‌رو شدن با گلاب خودداری می‌کند.

وقتی سرانجام این دیدار میسر می‌شود، موسی از گلاب می‌خواهد نامزدی را به هم بزند و پی سرنوشت خود برود. با این حال، گلاب بر سر دوراهی سرنوشت‌سازی قرار می‌گیرد و همین چالش، او را وارد مسیری از شناخت و تحقیق درباره واقعیت زندگی خانواده‌های جانبازان می‌کند.

«گلاب خانم» نگاهی صریح و واقع‌گرایانه به پیامدهای جنگ دارد. در این اثر، شخصیت «گلاب» به نمادی از تاب‌آوری و مهر وطن بدل می‌شود؛ زنی که چه در جایگاه مادر و چه در قامت همسر، پذیرش و درک عمیقی از فراز و نشیب‌های زندگی به نمایش می‌گذارد و روایتی انسانی از وفاداری و رنج را پیش چشم مخاطب ترسیم می‌کند.

دلداده چمران

کتاب «فصل جوانی» نوشته قاسمعلی فراست، اثری در حوزه دفاع مقدس است که توسط انتشارات علمی و فرهنگی به چاپ رسید. مخاطب کتاب «فصل جوانی» نوجوانان هستند، از این رو کتاب برای نوجوانی که می‌خواهد با دیدگاه و زندگی همسالان خود در دهه پنجاه آشنا شود، پیشنهاد خوبی برای مطالعه است. «فصل جوانی» زندگی یک نوجوان را روایت می‌کند که مانند همسالان خود علاقه زیادی به موتورسواری دارد و همین بهانه‌ای برای رفتن او به جبهه می‌شود. او در جبهه با دکتر مصطفی چمران آشنا شده و در همکاری‌های او با چمران اتفاقات متعددی برایش رخ می‌دهد. کتاب از سه بخش «رسیدن امیر به موتور»، «مسأله اسارت و آزادی امیر» و «زخمی شدن و دسترسی نداشتن به دارو» تشکیل شده است. رمان «فصل جوانی» تلاش می‌کند مخاطب را به این هدف و نتیجه برساند که انسان‌های درستی در فضای جبهه و جنگ حضور داشتند و وقتی نوجوانی مانند امیر (شخصیت اصلی رمان) که شیفته موتور است، به این فضا قدم می‌گذارد، در نهایت جوانی پخته و کارآمد بار می‌آید. نویسنده کتاب سعی کرده با استفاده از واژگان متناسب با دهه ۶۰، از واژه‌هایی استفاده کند که با ادبیات آن دهه منافاتی نداشته و برای مخاطبان جذابیت داشته باشد. او همچنین با روایت این داستان می‌کوشد بیان کند که تجربه زندگی این نوجوان در جبهه، می‌تواند اصول و درسی باشد برای تمام دوران زندگی نوجوانانی که در مسیر شناخت خود قرار دارند.

به طور کلی این کتاب تلاش می‌کند؛ روایتی از به خدمت درآمدن موتورسواران جنوب شهر تهران و همت آنها برای دفاع از مرزهای کشور را روایت کند.

فصل جوانی
- نویسنده: قاسمعلی فراست
- انتشارات: انتشارات علمی و فرهنگی
- تعداد صفحات: ۲۵۶ صفحه
- قیمت: ۱۷۲۵۰۰ تومان

نخل‌های بی‌سر
- نویسنده: قاسمعلی فراست
- انتشارات: نیلوفر
- تعداد صفحات: ۱۹۵ صفحه
- قیمت: ۱۷۵۵۰۰ تومان

رمانی برآمده از دل

قاسمعلی فراست
نویسنده

اثر هنری معمولاً، و نه همیشه، بازتاب و تأثیر رویدادهایی است که در جامعه به وقوع می‌پیوندند. این رویداد هر قدر عظیم‌تر و عمیق‌تر، به همان نسبت هنرمند را بیشتر متأثر می‌کند. چنین تأثیری باعث می‌شود نویسنده، شاعر، نقاش، موزیسین و... دست به کار شود تا تأثیری را که در جان او نشسته بازتاب دهد. یکی از رویدادهایی که پس از دهه‌ها (از سال ۵۹) هنوز از یاد نرفته و نمی‌رود، جنگ ۸ ساله عراق علیه ایران است. جنگی که بازتابش هم در ادبیات مشهود است هم هنرهای نمایشی و تجسمی و... .

فداکاری‌های خالصانه‌ای که در این نبرد از نزدیک مشاهده کردم، درس‌هایی بود و هست که هنوز نه از ذهن من و امثال منی که در آن واقعه حضور داشتیم رفته و نه خواهد رفت. آن وقایع جان‌نثاری‌هایی به یاد ماندنی و درس‌آموز بود و هنوز هم هست. خوشبختانه قسمتی از این ایثارگری‌ها در آثار هنری مربوط به جنگ ثبت و ضبط شده و همچنان خواندنی و تماشایی است. تا اواخر جنگ هر داستانی منتشر می‌شد، همه متأثر از واقعیت و برخاسته از «جان» و «آن» نویسنده بود. بی‌اینکه کسی یا مرکز و نهادی به نویسنده سفارش دهد چنین بنویس یا چنان بنویس. بعد از جنگ برخی نهادها و گروه‌هایی شکل گرفتند که نگاه‌شان به جنگ بعضاً سویه‌های سفارشی‌نویسی داشت و تمایل داشتند ادبیات جنگ به‌گونه‌ای رقم بخورد که با نگاهی خاص همگون باشد.

کتاب «نخل‌های بی‌سر» رمانی است کاملاً از دل برآمده. اولین جرقه کتاب با صحبت و دیدار آوارگان جنگ خرمشهر در ذهنم زده شد. من در حوزه هنری مسئول بخش داستان‌نویسی بودم. آوارگان جنگ به شهرهای مختلف راهی می‌شدند. ناصر حاجی‌شاه به حوزه آمد و این دیدار باعث نوشتن رمان «نخل‌های بی‌سر» شد. مدت‌ها با ایشان و بقیه آوارگان جنگی دیدار و گفت‌وگو داشتم. نتیجه این گفت‌وشنودها منجر به نوشتن کتاب «نخل‌های بی‌سر» شد. ولی وسط رمان دیدم این گفت‌وگوها کافی نیست باید رفت و جنگ را از نزدیک دید. نوشته حرفه‌ای و جذاب نوشته‌ای است که وقایع مربوط به داستان را از نزدیک مشاهده، لمس و تجربه کنی. ناچار راهی خرمشهر شدم. وقایع مختلف جنگ را از نزدیک مشاهده و تجربه کردم. سه سفر طولانی به منطقه رفتم. وقتی وقایع را از نزدیک دیدم کلاً داستان اولیه را کنار گذاشتم. وقایعی دیدم که با آنچه شنیده بودم بسیار متفاوت بود. داستان را از نو شروع کردم.

بعد از مشاهدات و تجربه‌های جدید، کتاب را برای چاپ ارائه دادم. حروفچینی تمام شده بود که برادرم شهید شد. رفتم کتاب را از ناشر بگیرم تا حس جدیدی را که از شهادت برادرم در جنگ به من دست داده در کتاب بازآفرینی کنم، اما ناشر قبول نکرد. گفت هزینه کرده‌ام و نمی‌شود. من نیز گفتم هزینه‌اش را خودم پرداخت می‌کنم چون حسی که از شهادت برادرم به من دست داده باید در این اثر بگنجد. این را که شنید قبول کرد که بدون دریافت هیچ مبلغی کتاب بازنویسی شود. کتاب به مرحله چاپ رسیده بود که چهل روز بعد برادر دیگرم شهید شد. دوباره خواستم کتاب را پس بگیرم تا حس و حال جدیدم را در «نخل‌های بی‌سر» بگنجانم. ناشر این بار سر باز زد. گفت هزینه تصحیح قبلی را نگرفتم ولی این بار قبول نمی‌کنم. گفتم هزینه‌اش با من. موضوع شهادت برادر دیگرم را که شنید باز قبول کرد که بدون دریافت مبلغی کتاب را چاپ کند.

در خدمت ادبیات متعهد

قاسمعلی فراست، نویسنده، مدیر فرهنگی و داور برجسته جشنواره‌های ادبی، از چهره‌های شاخص نسل نویسندگان انقلاب اسلامی است. او که نویسندگی را به شکل رسمی از سال ۱۳۵۷ آغاز کرد، امروز بیش از هر چیز به عنوان یکی از پیشگامان و آغازگران نسل جدید ادبیات دفاع مقدس شناخته می‌شود؛ نویسنده‌ای که با ورود به این حوزه، دریچه‌ای نو به روایت جنگ و ارزش‌های انقلابی گشود.

قاسمعلی فراست که نخستین کتاب از مجموعه داستان‌های خود را به عنوان «زیارت» پس از انقلاب منتشر کرد، با وقایع انقلاب نیز به شکوفایی رسید و شاید از همین روست که در بیشتر آفرینش‌های او انقلاب، جنگ، ارزش‌های معنوی و متعادلی نمودی چشمگیر دارد. فراست در طول دهه‌ها فعالیت مستمر، کارنامه‌ای غنی و متنوع از خود بر جای گذاشته است که شامل رمان، مجموعه داستان، نمایشنامه و خاطره‌نگاری می‌شود. آثار او را می‌توان در دو دسته کلی «ادبیات داستانی بزرگسال» و «ادبیات داستانی نوجوان» تقسیم‌بندی کرد که درونمایه‌های آن از ادبیات دینی و دفاع مقدس تا مضامین اجتماعی گسترده است.

از مشهورترین آثار او در حوزه ادبیات جنگ و دفاع مقدس می‌توان به «نخل‌های بی‌سر»، «نیاز»، «عشق مانعی ندارد» و «گلاب خانم» اشاره کرد. همچنین در کارنامه داستان‌نویسی او آثار شاخص دیگری همچون «افطار»، «روزهای برفی»، «آوازهای ممنوع»، «بن‌بست»، «آن روزها» و «باغ سیب» به چشم می‌خورد و «عشق همین نیست؟» آخرین رمانی است که از فراست منتشر شده است. علاوه بر تألیفات داستانی، او در حوزه پژوهش و کتابشناسی نیز فعال بوده و کتاب‌هایی همچون «کتابشناسی داستان‌های توصیفی امام، انقلاب، جنگ» و «کتابشناسی داستان‌های روستایی» را به جامعه ادبی عرضه کرده است.

این نویسنده برای انتشار آثار خود با ناشران معتبری چون حوزه هنری، انتشارات امیرکبیر، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، انتشارات نیلوفر، انتشارات قدیانی و مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره) همکاری داشته است. فراست تنها به نوشتن اکتفا نکرده و به عنوان یک کارشناس و مدیر فرهنگی، دیدگاه‌های قابل تأملی درباره ساختار ادبیات کشور دارد. تلاش‌های بی‌وقفه قاسمعلی فراست در اعتلای ادبیات داستانی و فرهنگ عمومی، بارها مورد توجه محافل ادبی قرار گرفته است. از جمله برنامه‌های تجلیل از او می‌توان به برگزاری مراسم «محفل انس» در تیر ۱۳۹۵ و تجلیل در «بیست‌ویکمین عصرانه کتاب» در آبان ۱۳۹۸ همزمان با هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد. این نویسنده همچنان به عنوان یکی از ستون‌های ادبیات انقلابی، با نگاهی انتقادی به ساختارها و وفاداری به قلم خود، به مسیر فرهنگی‌اش ادامه می‌دهد.

شروع جنگ را باور نمی‌کرد

صدای گاه به گاه انفجار از نزدیکی مرز به گوش می‌رسد. دل مادر خالی شده است و نگرانی‌اش بیشتر. برای بستن بار سفر نه دستش پیش می‌رود و نه پایش. وامانده و سردرگم است و اگرچه هم خبر شهادت آن بیست نفر را از زبان شهناز شنید و هم صدای انفجار و شلیک را به گوش می‌شنود، اما نمی‌خواهد شروع جنگ را قبول کند. دست و دلش برای جمع کردن اثاثیه لازم به کار نمی‌آید. سردرگم و بی‌میل هر تکه اثاث را از گوشه‌ای برمی‌دارد و چنان روی هم تلنبار می‌کند که انگار دیگر همان کبری خانم باسلیقه نیست. انگار این خانه با دست‌های او عین یک دسته گل چیده نشده است، انگار کبری دیگر کبرای سابق نیست.

کوهی از رختخواب و کاسه و بشقاب و چراغ خوراک‌پزی و وسایل دیگر، میان اتاق علم می‌شود و صدای مرد در می‌آید:

-زن چه کار داری می‌کنی؟ سفر هند که نمی‌خوابیم بریم! یه چند روز اونجاییم و برمی‌گردیم سر خونه و زندگیمون. جنگ جهانی که نیس!

شهناز می‌گوید:

-آره ننه؛ بابا راس می‌گه.

ورود ناصر و حسین بگومگویشان را تمام می‌کند. دو برادر، کوله‌بارشان را بر دوش انداخته‌اند و قصد خداحافظی دارند. مادر هیکل ریز و باریکش را لای چادر پیچیده و گره چادر را بر کمر انداخته. از روی چمدان لباس‌ها کمر راست می‌کند و به ناصر و حسینش زل می‌زند. اول فقط نگاهشان می‌کند و همانجا کنار کومه اثاث‌ها می‌ماند؛ اما ناگهان از جا کنده می‌شود و دست‌هایش را مثل بال‌های کبوتر باز می‌کند و آن دو را به سینه می‌چساند و غرق بوسه‌شان می‌کند.

نخل‌های بی‌سر، صفحه ۱۷ و ۱۸